



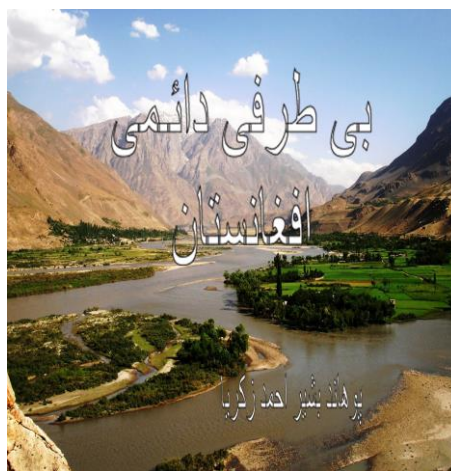
<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۲/۱۸

داکتر بشیر احمد زکریا

بی طرفی دائمی افغانستان : رساله تحقیقی قسمت پنجم



پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه : رحمت آریا

تهاجم مغول

افغانستان شناس شهیر امریکایی لوئیس دوپری *Louis Dupree* می گوید که هیوط چنگیز خان و لشکر وی بالای افغانستان درست مانند «بمب اتمی در عصر امروز بود».^[۱] دوپری می افزاید که اگر بمب های اتمی، هیروشیما و ناگاساکی را از بیخ و بن کاملاً تخریب و ویران کرد ولی آن شهر ها دوباره اعمار شدند مگر افغانستان هرگز نتوانست تا بلخ را با همان ابهت و عظمت کهن آن که ام البلادش می خواندند دوباره اعمار نماید، ام البلادیکه کتابخانه های غنی و نفوس قریب بیک میلیون داشت. خان کبیر قریب بیک میلیون باشند بلخ را معدوم و شهر را به گرد و خاک ابدی مبدل ساخت، شهری که هنر و هنرمندان مختلف را از چهار گوشه جهان در آغوش خود جا داده بود. بقایای سائر اجتماعات و شهر های شکوهمند و مجلل تا کنون به مثابه بنا های یادگاری در افغانستان همچنان پا برجا اند، « مینار کله منار ها»، و شهر غلغلہ «شهر شیون» در بامیان مثال های آن اند، مادامیکه باد از فراز مخروبه های سنگ سان شده بنا های بزرگ محزونانه می گذرد، صدای شیون و ناله ای قربانان بخون شسته را، از قلب رنجور تاریخ آن عصر در پهنه دشت اطراف منعکس میکند! تو گویی شهر مخروب از دل کوه های قرن ها غمگین، غلغلہ کنان شیون بر پا کرده و در نوحه های خویش همی گوید که زمانی این شهر، شهر سرور، دلشادی و رونق بود.

نویسنده امریکایی «ستیفن تنر *Stephen Tanner*» در کتاب خود در باب تاریخ نظامی در افغانستان در «فصل مغول» چنین می نگارد، « قبل از حمله بی امان مغول، محلات اجتماعی مسکونی هرگز چنین شیوه بخاک یکسان سازی و انهدام مرتب و منظم را نه دیده بودند، تنها در قرن بیستم بود که چنین شیوه بخاک یکسان سازی زندگی و زیر بنا بصورت عمدی تکرار شد».^[۲]

^۱ - Louis Dupree. Afghanistan. Princeton University Press, ۱۹۷۳, ۱۹۷۸, ۱۹۸۰. Princeton, NJ. ISBN ۰-۶۹۱-۰۳۰۰

& ۰-۶۹۱-۰۰۰۲۳-۹ pbk.

^۲ - Tanner, Stephen. Afghanistan; A Military History from Alexander the Great to the War Against Taliban. Da Capo press/Perseus Books Group; ۲۰۰۲ and revision ۲۰۰۹: Chapter "The Mongols". p. ۸۲



چنگیز خان پر هرج و مرج



شهر غلغله (بامیان)

زمانیکه به گوش محمد دوم از خوارزم، خبر تسخیر بیجینگ Beijing در رسید و باور شایعی که در بین لشکریان مغول موجود بود که گویا چنگیز «فاتح جهان» میشود، محمد دوم چنان دچار دلهره و هراس شد که تو گویی تازه واردین با ظهور شان بدنبال سقوط وی آمده اند! تا ایندم چنگز خان دو شهر نگین - دست آسیای مرکزی، بخارا و سمرقند را تسخیر و خاک یکسان ساخته و آتش زده بود، یک تعداد از لشکریان مغولی تحت قیادت فرزندان چنگیز خان، نواحی شمالغرب را تسخیر و تا کرانه های جنوبی اوکراین دریای کلکا در اوکراین Ukraine تا سال ۱۲۲۳م پیشرفت کردند. چنگیز خان خودش در شمال افغانستان از طریق «تالیقان Taliquan»، یک قلعه مستحکم در امتداد سرک بطرف بلخ و هرات به پیش آمد، در همیچنا چنگیز خان با فرزند شهیرش تولی یکجا شد، تولی خان تازه بعد از تسخیر قفقاز و خراسان برگشته بود و هردو پدر و فرزند بالای خوارزم در افغانستان یورش آوردند. بعد از مغلوب ساختن محمد دوم، چنگیز خان دست به تعقیب نمودن فرزند توانمند و با درایت محمد دوم، جلال الدین اکبر در افغانستان زد؛ وی به پیش

بتاخت زیرا جلال الدین اکبر دست به تجمع تجدید قوا از اقوام کوه نشین زده بود که احفاد و اعقاب سابتی ها، کوشانی ها، هون های سفید «ایفتلایتی ها Ephthalites»، خَلَج ترکی و حتی مهاجرین یونانی بودند، و نیروی شصت هزار نفری را جمع آوری کرده بود. هر دو لشکر در پروان با هم مصاف دادند، جلال الدین از اراضی سنگی و کوهی، نیروی سواره خود را پیاده ساخت و ابری از تیر های تیر اندازان، تهاجم پیشروانه جبهه قدامی مهاجمین مغولی را تحت قوماندۀ کوتکو به عقب راند و بعد نیروی سواره نظام دوباره سوار اسپ های شان شده و دست به ضد حمله زدند، با این ضد حمله، ضلع چپ نیروی مهاجم کوتکو را غافلگیر ساخت که در نتیجه مغولیان با شتاب زاید الوصف از دره پروان عقب نشینی کردند. مهاجمین لشکر مغولی که وحشت زده و دست پاچه شده بودند در بین سنگ های سربه فلک کشیده از ترس تعقیب مدافعین اقوام افغان و ترک چنان در تنگنا گیر آمده بودند که یکی بالای دیگر افتیده بودند. تأریخ نویس امور نظامی تنر *Tanner* می نویسد، «در جنگ علیه خوارزم، پروان تنها میدان شکست مغولی ها در جنگ نه، بلکه در سائر جنگ های بیرون آسیای شرقی، این یگانه شکستی بود که طی هشتاد سال بعد از این جنگ دگر نه دیدند. چنگیز خان در جنب یک لشکر هفتاد هزار نفری وارد بامیان شد. شهر بامیان مقاومت نمود و پیگیرانه و شجاعانه از خود دفاع کرد. مادامیکه چنگیز خان دیوار های اطراف قلعه مستحکم شهر را بررسی میکرد، نواسۀ دلخواهش «مو، ایروکن» بوسیله تیری کشته شد، چنگیز محاصره را طی یک هفته خاتمه داد. شهر بامیان را یکسره محو و نابود ساخت و باشندگان شهر را بلا استثناء بشکل فجیعانه قتل عام کرد «بشمول حیوانات شان، و هیچ کس حق نداشت که بار دیگر در آنجا بار دیگر زندگی کند.» شهزاده جلال الدین توانست از امتداد کوه های سلیمان به دره اندس فرار کند. چنگیز خان با شدت و لگام گسیختگی تمام بدنبال جلال الدین افتاد و با وی در امتداد دریای اندس در پنجاب مصاف داد. در طلبۀ بامدادی روز بعد چنگیز خان با لشکر نیرومند خود در حالیکه نیروی ذخیره را در عقب خود داشت بر مرکز حمله آور شد. حینیکه چنگیز خان در مقابل خط الرأس جبهه عساکر دیگر انداخت و به جنرال خود «بیلۀ نویان» امر کرد تا حمله قدامی را با تمام قوت آغاز نماید، قوماندان ترک تبار جلال الدین، «تیمیر ملک» جناح چپ لشکر چنگیز را به عقب زد. در همین موقع جلال الدین با ضد حمله تهاجمی خود بسوی نقطه مرکزی بتاخت تا در خط اول مغولی ها رخنه نماید زیرا سربازان «بیلۀ نویان» در امتداد رأس خط از عقب بر وی یورش آورده بودند. در جناح چپ چنگیز خان شخصاً دست به ضد حمله تهاجمی دیگر زد. بدین ترتیب جلال الدین در بین دو لشکر مغولی گیر ماند، جلال الدین از بین انبوه جمعیت خود بدر آمد، زره خود را برکشید و اسپ خود را به شدت هل داده و خود را به پرتگاه دریای اندس که بیست فیت ارتفاع داشت رساند و با اسپش خود را بدریا انداخت. چنگیز خان به این درجه تهور و شجاعت ارزش قایل شد و به سربازانش امر کرد تا دیگر به داخل دریا تیر اندازی نه کنند. «تیمیر ملک» خیلی زود دستگیر شد و سرش را از تنش جدا کردند. جلال الدین از تهلکه مرگ نجات یافت و چندین سال بعد دوباره ظهور کرد تا بار دگر جنگ را آغاز نماید. چنگیز خان در سال ۱۲۲۷م در اثر عوارض طبیعی جان داد و امپراتوری پهناورش میان فرزنداناش منقسم

شد؛ فرزند بزرگ وی «اوگه دی» جای خان کبیر را می گیرد، تولى شمال شرق آسیا را تصاحب می کند، آسیای غربی و روسیه به «بتو» هدیه میشود، و به جغتای بشمول افغانستان، امپراتوریهای خوارزم، کاره و کیتای داده میشود.^[۳]،^[۴].

متعاقب آن به تیمور لنگ «۱۳۳۶ – ۱۴۰۵م» می رسیم، تیمور لنگ در وزبیکستان در شهر سبز چشم به جهان گشود که فرزند یک مغول پائین رتبه مشهور و یا سردار تاتاری بود، تیمور مدعی بود که از نسل خان کبیر می باشد. تیمور لنگ هم که مانند چنگیز خان به نام «خان کبیر» یاد میشد ولی ترجیح میداد که بنام «امیر کبیر» یاد شود، زیرا وی بدینگونه می خواست هویت اسلامی بخود اختیار کند. مراسم تاجگذاری تیمور لنگ در بلخ، افغانستان، در سال ۱۳۷۰م صورت گرفت. تیمور لنگ در مقایسه با سلف خود چنگیز خان بالای امپراتوری به مراتب پنهاورتری حاکمیت می راند که در برگیرنده بلاد ماوراءالنهر، ترکستان، افغانستان، فارس، سوریه، کردستان، بغداد، جورجیا و ترکیه بود. تیمور حتی مسکو را برای مدت یکسال نیز اشغال کرد. تیمور لنگ میخواست مانند چنگیز خان چین را هم فتح کند ولی در طول راه بیمار شد و در سیر دریا در اوتره جان داد. جالبتر اینکه فرزند تیمور لنگ پاپر که امپراتور هندوستان و افغانستان شد با بی بی مبارکه دختر شاه منصور عروسی کرد تا بخاطر اتحاد امپراتوری خود روابط خانوادگی با افغانها داشته باشد. بابر عاشق مردم بود؛ مناظر متباین طبیعی و اقلیم گوارای افغانستان بود تا بابر وصیت کند که او را در باغ مشهورش در کابل دفن نمایند. تنر می نویسد، «بنیادگذار خانواده سلطنتی مغولی در هند، بابر، از زمان ظهور قدرتش تا اخیر مجبور بود در برابر افغان ها سخت ترین جنگهایش را به پیش ببرد.^[۵]»

طلوع افغانستان :

تا دو صد سال بعد از این حوادث، افغانستان حتی منحنیث یک سرزمین یک پارچه شناخته نمی شد، «معهدا، مردم این خطه مجموعه از جنگاوران دلیر بومی بودند که شاهین توازن قدرت بین امپراتوری های بیرونی را در دست داشتند.» تأریخ نویس امور نظامی تنر با لحن تعجب آمیزی می نویسد، «قبل بر این، مردمان سویس هم، همچنان مردم سلحشور و جنگاور کثیر القومی بودند که در میان امپراتوریهای بزرگ در کوهستان ها اسکان داشتند و در بیرون از ساحه قلمرو شان دست به ترکتازی میزدند، آنان اکثریت اوقات دست به تاراج و چپاول میزدند و پیوسته، یا در تضاد و یا در ائتلاف با همان سلطنت های خارجی قرار میگرفتند که برای شان بی درد سر می بود. لیکن در سال ۱۵۱۵م آنها سیاست "بی طرفی نظامی" را بخاطر نگهداشت تمامیت ملی

^۳ - Ditto. Tanner, Stephen. Afghanistan Military History: ۲۰۰۹, p. ۹۵

^۴ - Ditto. Tanner, Stephen. Afghanistan Military History: ۲۰۰۹, p. ۹۹

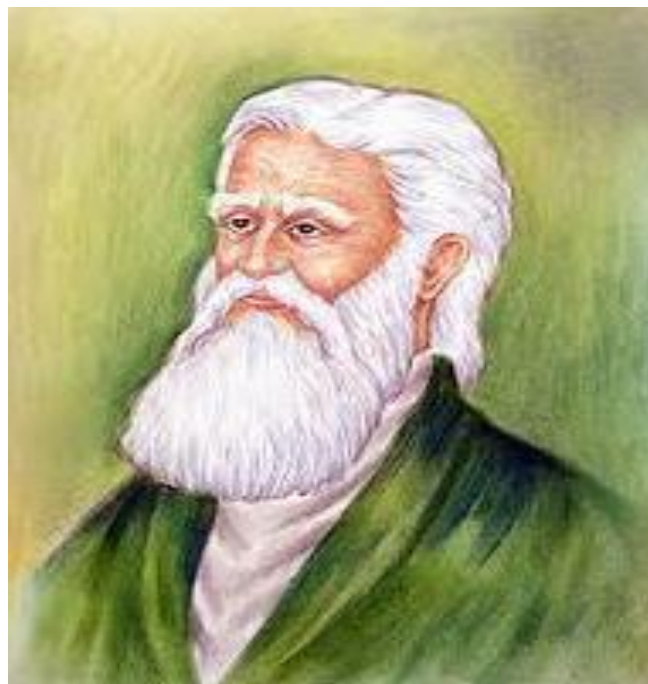
^۵ - Ditto. Tanner, Stephen. Da Capro Press; Revision ۲۰۰۹: (The Rise of Afghanistan), p. ۱۰۹.

خود پذیرفتند حتی اگر نبرد پیشه گان شان منحصت سربازان مزدور در سرتاسر قاره در خدمت بیگانگان قرار می گرفتند. بناً افغانستان در این مرحله هم نسبت به سوئزرلند آهسته و کندتر حرکت کرده است و هم نسبت به آن کشور خیلی ها پیش رفته است؛ افغانستان در آنزمان نه توانست «و تا حال هم نه توانسته است» مشکل پارچه های متفرق و از هم متمایز مجتمعات خود را بخاطر هماهنگی داخلی خود حل کند، حال آنکه سویس در آنزمان از طریق دکتورین بت شکن دیموکراسی درون خیز مردمی خود به این هدف نائل آمده بود. "سویس در قرن شانزدهم دیگر وضعیت و چهره یک ملت مهاجم و آغاز کننده جنگ را پشت سر گذاشته بود حال آنکه تا این زمان تفوق مهارت نظامی مردم افغانستان در آسیا روشن نبود.^[۶]"

هژمونی امپراتوری مغول بوسیله دسته های از لشکریان مغولی، مردم افغانستان را، در شرق فارس که آریانا نامیده میشد، مانند خراسان، خوارزم و سند و بلوچستان چنان در هم کوبیدند که دیگر ناتوان شدند. آنها دگر چاره نداشتند مگر اینکه به کوهستان ها که یگانه نقاط امن برای فامیل های شان بود پناه ببرند، یکتعداد مردم که در تحت اداره این سلطنت ها بودند به کوه ها و ارتفاعات هندوکش عقب کشیدند و مبارزه شانرا برای آزادی آغاز کردند. یکی از اولین قهرمانان شهیر مردم افغانستان **بایزید پیر روشن** «۱۵۲۵ - ۱۵۸۱م» بود. بایزید در جلهندر در یک خانواده مذهبی چشم به جهان گشود، جلهندر یکی از خانات دهلی «در پنجاب» بود، خانواده بایزید پسان ها در جنوب وزیرستان در منطقه کانیکرام پناهنده و اقامت گزین شد که مامن اصلی وی بود. بایزید در جوانی تحت رهنمایی پدرش که قاضی عالی مقام وزیرستان بود به دنیای علم الکلام پناه آورد. بایزید در مقابل تعداد زیادی از عنعنات متداول بشمول امتیاز طبقاتی که خانواده اش از آن برخوردار بود بنای مخالفت برداشت. در یک رویداد، روزی حین جدل و بگو مگوی داغ بین او و برادر کلانش، پدرش قضاوت کنان مداخله کرده گفت، «فرزندم، یا اینکه از نظریات رادیکال خود دست بردار و یا خانه مرا ترک کن!» بایزید انتخاب ترک خانه پدر را مرجح دانست، با احترام زیاد دستان پدر را بوسید و از خانه دور شد و دور از مامن پدری دست به اشاعت نظریاتش زد. بایزید در میان مردمان قوم مهمند و در دره پشاور هموایان و همدلان فراوان یافت و سر انجام دست به تکثیر و اشاعت پیامش در بین اقوام خلیل و محمدزی زد» (ویکیپدیا). مردم او را **پیر روشن** «چراغ معرفت» نامیدند. متعاقب مخالفت نظامی و مذهبی پیر روشن با نظریه «دین الهی» امپراتور اکبر، اکبر یک تعداد از علمای دینی مانند سید الترمزی و آخوند درویزه را جمع کرد تا **جنبش روشانیه پیر روشن** را گمراه معرفی کند. **پیر روشن** علی الرغم مخالفت زبده و شاهانه باز هم توانست در بین اقوام افغانستان پیروان زیادی بخود پیدا کند. **ونسنت سمیت Vincent Smith** در کتاب مشهور خود، «جنبش روشانیه» را «مقاومت پشتون» در برابر سلطه مغول می نامد.^[۷]

^۶ - Ditto. Tanner, Stephen. Da Capro Press; Revision ۲۰۰۹: (The Rise of Afghanistan), p. ۱۰۹.

^۷ - Smith, Vincent A. Oxford History of India. From the Earliest Time to end of ۱۹۱۱. Book I-IX. Oxford University Press. London, Edinbrough, New York, Toronto, Melbourne, Cape Gown, Bombay. ۱۹۱۱.



پیر روشن – که میتوان او را پدر رنسانس خواند

پیر روشن منطقه دره تیرا را مرکز فعالیت خود انتخاب کرد و سائر اقوام را به جنبش روشانیه خود سازماندهی کرد و توانست بیرق طغیان و شورش را بر ضد امپراتور مغولی اکبر بلند نماید. آموزه های وی تحت تأثیر مکتب تصوف قرار داشت و به انسان آموخت تا خود را از اسارت زنجیر های جهل، تعصب و کوتاه نگری آزاد سازد. پیر روشن از جهان انسانیت به تأکید میخواست که در پی آموخت علم باشد و پافشاری بر مساوات زنان و دسترسی هم تراز و همسنگ آنان به دانش و معرفت داشت.

پیر روشن در برابر نیرو های مغولی چندین زد و خورد و جنگ را رویدست گرفت ولی سرانجام در سال ۱۵۸۱م در برابر لشکر مغول به رهبری جنرال محسن خان در حومه ننگرهار به شکست مواجه شد. پیر روشن کشته شد و بعد تمام فرزندان وی جانشینی برادر کهنتر چهارده ساله شان «جلاله» را پذیرفتند، امپراتور اکبر شخصاً، جلاله را بخاطر سن و سال کم اش بخشید. ولی جلاله فرزند پیر روشن «بنابر افواهات، نام جلال آباد هم از نام همین جلاله آمده» به زودی در برابر امپراتوری مغول قیام مسلحانه می کند و در مقایسه با پدرش موفقیت زیاد نظامی را بدست می آرد و درست مانند پدرش فلسفه روشانیه را دنبال می کند. بنابر این محل تعجب نیست که کتاب مشهور پیر روشن 'خیرالبیان' فلسفه صوفیزم را در هفت مرحله تزکیه توضیح میکند که تا حدودی با هفت وادی «منطق الطیر» عطار « – مترجم» مشابهت دارد. مراحل را که پیر روشن یا بایزید /انصاری شرحه میکند عبارتند از :

۱. شریعت ۲. طریقت ۳. حقیقت ۴. معرفت ۵. قرابت ۶. وصلت ۷. وحدت و سکونت
هفت شهر عشق عطار عبارتند از :

۱. طلب، ۲. عشق، ۳. معرفت، ۴. استغنا، ۵. توحید، ۶. حیرت و ۷. فقر و فنا

اول : شریعت : بر پنج رکن اسلام استوار است الف: اقرار به توحید مطلقه خداوند یا شهادتین. ب. زکوة، پرداخت دو فیصد مالیه به نیازمندان، ج. ادای نماز پنجگانه د. رمضان/ روزه ی. حج
دوم طریقت : ذکر پیگیر و مداوم خداوند متعال تا زمانیکه قلب و روح منزّه قادر به هدایت بسوی کمال مطلوب، «انسان کامل» شود.

سوم : حقیقت : رمز عارفانه گمان «حس محرز پنداری» بسط داده میشود و بعد تا زمانی مبدل به ایمان راسخ میگردد که تزکیه کامل قلب از بی اعتقادی بدست آید.

چهارم معرفت : عارف اشیا را با چشم قلب می بیند. اینجا صوفی عارف نور هستی را می بیند و هم هر شی ای را که وجود فزینی دارد هستی حقیقی آنرا می بیند. بایزید می گوید که این مرحله اسرار پیغمبران است.

پنجم: قرابت : عارف خود را در نزدیکی خداوند متعال می بیند و هستی را در مجاورت هر چیز می بیند. همچنان در این مرحله عارف صدای هر چیز را می شنوند که به ستایش و ثنای الله ج می پردازند.

ششم : وصلت : عارف فردیت خود را از دست میدهد و هستی خود را فراموش می کند. اینجا عارف تنها یک هستی حقیقی را می بیند آنچه را که وی می بیند و عمل می کند بخشی از حقیقت است.

هفتم : وحدت : عارف حقیقت را با حقیقت درک می کند و می بیند. اینجا هر چیز هستی حقیقت دارد. این سومین مراقبه یا مشاهده است و به زعم عارفان عالیتترین مرحله از مراحل است.

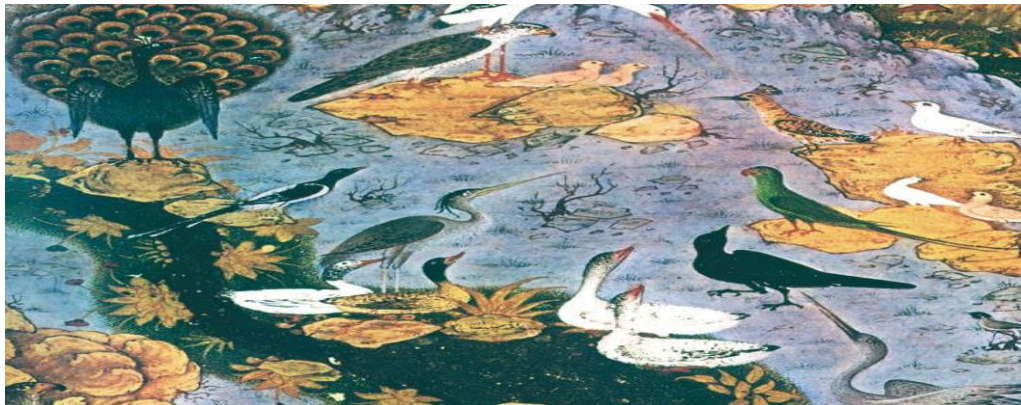
بایزید انصاری «پیر روشن» «تعلق پیر روشن به اصحاب حضرت پیغمبر که در هجرت با وی همراه بودند» مرحله هفتم لذت عرفانی را وحدت می خواند، در این مرحله عارف موجودیت خود را از دست میدهد و بصورت کامل در هستی خداوند متعال فرو میرود. وی می گوید، «انسان، زمانیکه او غرق من میشود، مرا باید بیاد داشته باشد و هستی خود را فراموش کند. بنگر من در درون موی و درون گوشت و تن انسانم، درون خون، رگها، استخوانها و مغز او؛ درون هر آن چیزیکه بخشی از بدن انسان است. بی شک که هستی من بخشی از هر چیز است آنچنانیکه بخشی از بدن انسان است.

آیه ۱۶ سوره ق

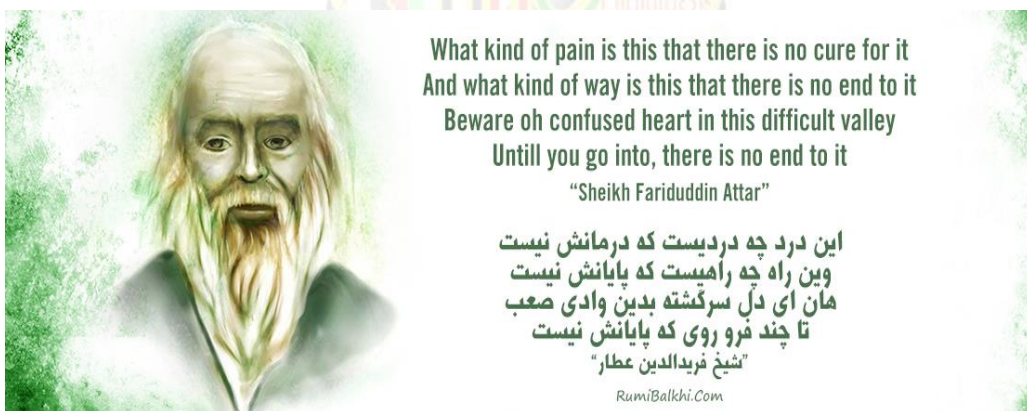
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَّمَ مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ ۖ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶)

ترجمه : و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند و ما از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم (۱۶). و یا ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم ، و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم

این بحث از حوصله این رساله خیلی بلند است تا در باره عمق مسائل پیرامون آن صحبت بعمل آید مثلاً فلسفه پیر روشن را با فلسفه محی الدین ابن عربی و همچنان مانند عطار، رومی، چشتی، جامی و غیره در مبحث وحدت الوجود، در مقابل فلسفه وحدت الشهود مجدد الف ثانی «که بنام امام ربانی یا سرهندی هم شناخته میشود» قرار داد. بعبارت دیگر، وحدت الشهود/امام ربانی بنام توحید شهودی هم یاد میشود یعنی وحدت شهودی یا نگرشی بر مبنای ادراک ذهنی. بدون اینکه در فلسفه عارفانه مکتب صوفیزم یک صوفی مشخص را در برابر دگر بطور مقایسوی قرار دهم ترجیح میدهم که افکار همه شانرا جهان بینی بشر دوستانه بنامم.^[۸]



منطق الطیر عطار



شیخ فریدالدین عطار (۱۱۴۵ - ۱۲۲۱ م)

پایان قسمت پنجم

^۸ - Zikria, B.A. One Home, One Family, One Future: Nine Universalists; Author House, Bloomington, Indiana: ۲۰۱۰, ۲۴۱ pages.